

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توجيه روايات باب ميتة

مرحوم شيخ(ره) فرمودند اينکه در روايات، انتفاع به ميتة نفی شده است، بهترين راه اين است که بگوئيم مقصود، انتفاعی متعارف از ميتة است، اما ساير انتفاعات را - و لو عنوان انتفاع دارند - نازل منزله عدم بدانيم. بعبارة اخرى فرمودند يك راه اين است که بگوئيم اين مطلقى که در روايات، در حيز نفی واقع شده است - لا يجوز الانتفاع بالميتة - را حمل کنيم بر فرد متعارف و بگوئيم از انتفاعات غير متعارف انصراف دارد.

اشكال اين توجيه

فرمودند اشكال اين راه اين است که وجهی برای اين انصراف نيست و اين اطلاق شامل همه افراد می شود.

توجيه دوم

اما وجه دوم اينکه بگوئيم مراد از «لا يجوز الانتفاع بالميتة»، آن انتفاعاتی است که عرفاً منفعت ميتة است، که منفعة مقصوده از ميتة عبارت از اكل است و در نتیجه ساير منافع را از باب اينکه موجود را نازل منزله معدوم قرار دهيم. اين بيانی بود که مرحوم شيخ داشتند.

نقد توجيه دوم

لكن نکته اين است که همانطوری که راه اول درست نيست، راه دوم هم که ساير انتفاعات از باب اين باشد که عرف آن را نازل منزله معدوم می داند، اين هم اشكال دارد. اشکالش اين است که عرف همين ميتة را به جهت سائر انتفاعات، مال می داند و برای آن ماليت قايل هستند، بر او آثار مترتب می کند. اگر عرف بگويد که در انتفاعات به ميتة، آن انتفاعات مقصود را بگيريم و ساير انتفاعات نازل منزله معدوم باشد، ديگر نبايد بر ساير انتفاعات اثر مترتب شود، در حالی که عرف برای ميتة بعنوان خوراك طیور يا ساير انتفاعات ماليت قايل است و اثر بار می کند.

نظر استاد در روایات باب میته

اینجا بهترین بیان این است که در مثل «لا يجوز الانتفاع به»، همان قرینه اکل که در روایات وارد شده است را قرینه قرار دهیم و بگوییم مراد انتفاعی است که در جهت اکل است، که شبیه فرمایش مرحوم شیخ در حدیث تحف العقول است و بگوییم مراد از جمع ثقلب و مراد از امساك، نگهداشتن برای اکل و شرب است، اینجا هم يك چنین قیدی را مطرح کنیم. پس این بیان که منافع دیگر را نازل منزله معدوم قرار دهیم - که شیخ این نظریه را پذیرفته‌اند - محل اشکال است.

جریان همین بحث در سایر اعیان نجس

از اینجا فرموده‌اند که در بقیه اعیان نجسه، در بول، منی و عذره هم همینطور است. فرموده‌اند از اینها هم آن انتفاع عرفیه مقصود برده نمی‌شود و لو این که برخی از فواید را دارند یعنی اگر از عذره برای تسمید (کود) استفاده کردند، می‌فرمایند اینجا هم همینطور است که این تسمید یکی از فوایدی است که بر عذره مترتب است اما از آن فواید و منافعی است که عرف آنرا بمنزلة المعدوم است. که خوب باز در همین جا این اشکال هست که عذره حیوان غیر مأکول اللحم که نجس است را برای تسمید و کود دادن می‌فروشند، اگر بگوییم این بمنزله المعدوم است چرا بر آن مالیت مترتب می‌شود و چرا ثمن در مقابلش قرار می‌گیرد؟ این مشکل است.

البته شیخ(ره) بعداً بیان می‌کنند که این اعیان نجسه نسبت به این منافع دیگر، گاهی اوقات عنوان مالیت دارد، و گاهی عنوان مالیت ندارد، که آن را عرض می‌کنیم. سپس شیخ(ره) می‌فرمایند این که از عذره فواید دیگری استفاده می‌کنند - کما هو سیره بعض الجصاصین من العرب - که در میان اعراب بعضی از گچ پزها، یا گچ فروشها، که کوره‌های گچ پزی دارند روشنشان همین است - و کما يدل عليه وقوع السؤال في بعض الروايات عن الجص يوقد عليه العذرة و عظام الموتى و يجصص به المسجد -

استدلال به روایت

اینجا مرحوم شیخ(ره) به يك روایتی اشاره کرده‌اند - که من بنا داشتم این روایت را متعرض نشوم چون در مکاسب خوانده شده، منتها چون فهم این روایت يك مقدار مشکل است و غالباً هم فرموده‌اند که «يرد علمها الى اهلها»، فقط خواستیم يك اشاره‌ای کرده باشیم، و الا مطلب ما در اینجا با مرحوم شیخ(ره) تمام می‌شود که شیخ(ره) می‌فرمایند در این اعیان نجسه، غیر از آن فواید مقصوده اگر فایده‌ای بر آن مترتب شود، این فایده کالعدم است، آن وقت بعنوان شاهد برای فایده دیگر، اشاره می‌کنند به کاری که گچ پزها انجام می‌دهند، - و می‌فرمایند در روایتی از امام(ع) این سؤال شده است که این روایت در وسائل، در من لا يحضره الفقيه و در تهذیب آمده است، در وسائل الشیعه، جلد 3، صفحه 527 این روایت ذکر شده است، سند روایت سند صحیحی است و در آن اشکال نیست.

حسن بن محبوب می‌گوید: سألت ابا الحسن(ع) عن الجص يوقد عليه بالعذرة و عظام الموتى - از امام(ع) از گچی سؤال کردم که این گچ را با عذره و استخوان میت می‌پزند و می‌سوزانند - ثم يجصص به المسجد - مسجد با او گچ کاری می‌شود، - أ يسجد عليه؟ آیا آن گچی که با عذره و استخوان میته پخته شده است و محل سجده است، - از سؤالی که شده معلوم می‌شود که مراد سائل این است که آن مکانی هم که ما بر آن سجده می‌کنیم با همین گچ درست شده - آیا می‌توانیم بر همان گچ سجده کنیم؟ فكتب عليه(ع) بخطه ان الماء و النار قد طهرا - آب و آتش این گچ را تطهیر کرده است. گچی که با عذره و استخوان میته

پخته شده و لو اینکه ابتدا متنجس می‌شود، اما آب و آتش این گچ را تطهیر می‌کند.

مراد از «ماء» در روایت

اینجا چند مطلب را بزرگان در معنای این روایت مطرح کرده‌اند که مراد از «ماء» چیست؟ آیا مراد «ماء المطر» است، چون در قدیم، مساجد مسقف نبوده و سنت بر این بوده، و بر همان زمین مسجد باران می‌باریده است و همین این گچ را تطهیر می‌کند. احتمال دوم این است که این گچی را که می‌خواهند بپزند يك مقدار آب مخلوطش می‌کنند، درست است این گچ بخاطر عذره، متنجس شده است، اما این گچ متنجس با ارتباط با این آب قلیل پاک می‌شود.

نقد احتمال دوم

اشکال این احتمال این است که آب قلیل در صورتی يك شیء متنجس را پاک می‌کند، مثلاً اگر يك فرشی نجس شده باشد و بخواهید با آب قلیل پاک کنید، اکثر قایل هستند به اینکه غساله باید از او جدا شود و اگر غساله از او جدا نشود، هنوز به همان نجاست باقی می‌ماند. لذا بگوییم این آب قلیلی که این گچ متنجس را فرا گرفته است غساله‌اش که جدا نشده تا بخواهد این گچ پاک شود.

مراد از «نار» در روایت

مراد از «نار» چیست؟ آیا مراد از «نار» ، همین آتشی است که الان شعله ور شده است و در آن عذره و عظام موتی هست؟ اجزایی از این عذره هم در این گچ داخل می‌شود، بگوییم آتش این عذره را استحاله کرده و بعد از استحاله پاک شده است، یعنی بعد از اینکه این عذره با آتش استحاله پیدا می‌کند و به خاکستر تبدیل می‌شود، خاکسترش پاک است. آیا بگوییم مراد از «نار» همین نار معمولی است یا اینکه مراد از «نار» هم «شمس» است؟ بگوییم اگر يك شیء متنجسی در معرض آفتاب قرار گرفت و شمس او را خشك کرد این هم پاک می‌شود.

مراد از «طهراه» در روایت

مراد از «طهراه» چیست؟ مرحوم نراقی(ره) در کتاب مستند فرموده مراد از تطهیر در اینجا، تطهیر اصطلاحی نیست، بلکه مراد معنای مجازی تطهیر است، تطهیر بمعنای نظافت است، آب و خورشید اینرا تمیزش می‌کند، نه اینکه پاک کند که از نجاست تمیز می‌کند. یا اینکه حرف مرحوم صاحب وسائل(ره) را بگوئیم که فرموده است بگوییم نسبت به ماء این تعبیر مجازی است، چون ماء آب قلیل است و آب قلیل نمی‌تواند تطهیر کند، بگوییم این آب این را تنظیف می‌کند. پس در این روایت سه کلمه است «انما الماء و النار قد طهراه»، در این سه کلمه، احتمالات متعدد و مختلف است.

کتاب وافی از کتاب‌های مرحوم فیض کاشانی است که در معنای روایات بسیار خوب است یعنی روایت را بیان می‌کند بعد نکات بسیار خوبی، بیان می‌فرماید برخی از این نکاتی که ما به آن اشاره کردیم در آنجا آمده، که ایشان می‌فرماید: «لعل المراد بالماء الماء الممزوج بالجص فيكون من قبيل رش الماء على المظنون النجاسة» در جایی که انسان احتمال نجاست می‌دهد، نه

اینکه یقین به نجاست دارد، آنجا می‌گویند «رش الماء» به بعضی از تعبیر هم وارد شده است ریختن آب، در آنجا مناسب است بگوئیم این آبی هم که در اینجاست از این قبیل است «او بالماء ماء المطر الذى يصيب ارض المسجد المخصص بذلك الجص و كأن بلا سقف فان سنة فيه ذلك و المراد من النار ما يحصل من الوقود التى يستعمل بها الجزاء العذرة و العظام المختلطة بالجص رماداً فانها تطهر بالاستحالة و الغرض انه قد ورد على ذلك الجص امران مطهران هما النار و الماء» .

اشکال بر ظاهر روایت

آن وقت یکی از اشکالات دیگری که در این روایت است این است که اگر آب مطهر است، دیگر نار چه کاره است؟ این که ما بگوئیم، يك فرشی که نجس بوده شما این را با آن شستید پاک شد، دیگر اگر در مقابل خورشید قرار دادید، بنابر این که خورشید اگر این را خشک کند پاک کند، او نمی‌تواند مطهر باشد، چیزی که تطهیر شده، تطهیر ثانوی اش درست نیست. یکی از اشکالات این است «ان الماء و النار قد طهراه» این «قد طهراه» ظهور در این دارد که هردو باهم این را تطهیر کرده است، در حالیکه خود ماء، مطهر مستقل است و نار هم مطهر مستقل است. لذا این روایت چون بالاخره اینجا معلوم نیست که این آب چگونه اینجا مطهر است؟ نار چگونه مطهر است و مراد از تطهیر چیست؟ لذا فرمودند که این روایت مجمل است «ویرد علمها الى اهلها» .

بحث حق الاختصاص

بعد از این بحث، این مسأله مطرح می‌شود که مرحوم شیخ (ره) می‌فرمایند که اشیاء و اعیان نجسه دو نوع هستند؛ گاهی اوقات عرفاً مالیت دارند و گاهی عرفاً مالیت ندارند، یعنی نسبت به آن منافعی که غیر مقصوده از آنهاست منفعت مقصوده میته، اکل است، نسبت به آن منافع غیر مقصوده در اعیان نجسه دو قسم هست؛ گاهی عرف آنها را مال می‌داند و گاهی مال نمی‌داند، آنجایی که مال می‌داند می‌فرماید در بعضی از موارد اجماع بر حرمة البیع داریم، و در بعضی از موارد نداریم. اگر بیعش حرام بود معاوضات دیگرش صحیح است یا نه؟ آنجایی که مالیت ندارد آیا می‌توانیم بگوئیم چیزی بنام حق الاختصاص در اینجا وجود دارد؟ کسی دارای گوسفندی بوده این گوسفند مرد، اگر گفتیم این گوسفندی که مرد نسبت به سایر منافع هم و لو يك فوائدی بر آن مترتب شود اما عرفاً مالیت ندارد، حالا اگر عرفاً مالیت نداشت آیا برای این مالک گوسفند حقى بنام حق الاختصاص، حق الاولیة در اینجا ثابت است یا ثابت نیست؟ این يك بحث خوبی است و اگر توفیق پیدا کنیم به مناسبت این «حق الاختصاص» ، این بحثی که امروزه مطرح است بنام «حق التألیف» که از آن تعبیر به حقوق معنوی می‌شود را هم ان شاء الله می‌خواهیم بحث کنیم.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.